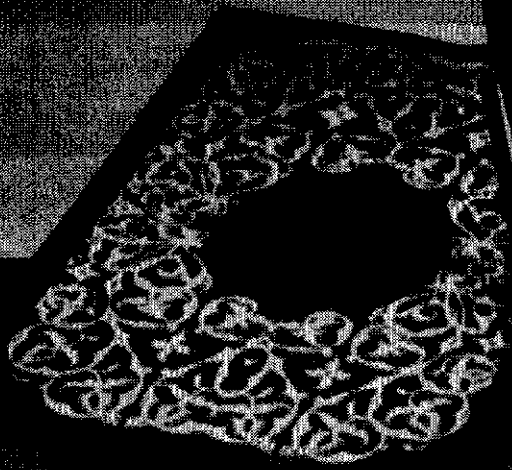


نگاهی به حاجی بابای اصفهانی



چکیده

در کتاب تاریخ ادبیات ایران و جهان (۲) در بررسی اوضاع ادبی عصر قائم مقام، کتاب حاجی بابای اصفهانی به اختصار معرفی شده است. بر این رمان که از جمله شاهکارهای قرن سیزدهم است، فواید داستانی و زیبایی زیادی مترتب است. نویسنده کوشیده است، با بررسی عناصر داستانی آن، زوایایی از ابعاد هنری کتاب را بر ما معلوم دارد.

کلید واژه‌ها:

حاجی بابا، میرزا حبیب، عناصر داستانی، ز اویه دید، پیرنگ شخصیت، کفت و کوف، جیمز موریه.

پیش‌گفتار

ادبیات در هر شکل و قالبی که باشد، نمایشگر زندگی و بیان کننده‌ی ارزش‌ها، معیارها و ویژگی‌هایی است که زندگی فردی و جمعی بر محور آن‌ها می‌چرخد. نقد و بررسی و ارزیابی آثار ادبی نیز چنین است و نمی‌تواند به دور از آن ارزش‌ها و معیارها باشد و بی‌توجه از کنار آن‌ها بگذرد.

به عبارت دیگر، نقد و بررسی آثار ادبی را از دیدگاهی می‌توان درس زندگی نامید؛ با همه‌ی گستردگی، تنوع، خصوصیات و مظاهر آن.

رمان سرگذشت حاجی بابای اصفهانی، به عنوان اولین رمان زبان فارسی و به قول استاد ملک‌الشعراى بهار «یکی از شاهکارهای قرن سیزدهم»، سرشار از حقایق تاریخی و اجتماعی عصر قاجار، لطایف و بدایع ادبی، آداب، رسوم و عقاید ایرانیان و شیوه‌ی مملکت‌داری حکام قاجار است و منبعی بسیار غنی برای نقد و بررسی به ویژه در

حوزه‌ی جامعه‌شناسی ادبیات.

جوچ کرزن در مقدمه‌ای که بر متن اصلی حاجی بابا نوشته، چنین آورده است: «اگر فرض شود که تمامی ادبیات جامعه‌شناسی روزی روزگاری در یک جشن کتاب‌سوزان، سوزانده شود و فقط حاجی بابای موریه و طرح‌های ایرانی سرجان ملکم باقی بمانند، من معتقدم که دیپلمات‌های آینده و جهان‌گردانی که به سیاحت ایران می‌آیند، یا دانشمندانی که از راه دور، این مرز و بوم و مردم آن را مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌دهند، از لابه‌لای صفحات این دو کتاب، چندان اطلاعات ذی‌قیمتی استنباط و استخراج خواهند کرد و چندان بر بینش و بصیرتشان افزوده خواهد شد، که نیازی نداشته باشند سالیان دراز به کاوش و کندوکاو بپردازند، یا ماه‌های مدید در ایران اقامت بگزینند. هر دو کتاب لب‌لباب و حاق ایران حال و گذشته هستند.»^۲

با همه‌ی این توصیفات، متأسفانه این رمان، آن‌گونه که شایسته است، تا کنون در مجامع ادبی و دانشگاهی مورد التفات واقع نشده و





مع هذا، بعضی مسائل در نقد ادبی هست که کلی و

اساسی است و به هیچ یک از مکتب های ادبی و فرقه ها و مکتب های هنری اختصاص ندارد و در هر یک از انواع نقد ادبی، توجه بدان مسائل ضرورت دارد؛ چنان که در هر یک از طرق نقد ادبی، نقاد محقق باید لافل نکات زیر را تحقیق کند:

۱. اثری که مورد بحث و نقد است، از کیست و انتساب آن تا چه حد قطعی و درست است؟

۲. نسخه ای مورد نقد اگر دست نویس مصنف نیست، تا چه حد دقیق و درست است و آیا مغلوط و مغشوش و آکنده از تحریف و تصحیف نیست؟

۳. اثر مورد بحث تا چه حد جنبه ی ابتکاری دارد و اگر از کتب و آثار دیگر، چیزی در آن نقل و اخذ شده است، آن آثار و کتاب ها کدام است؟

۴. تحقیق درباره ی کیفیت و میزان تأثیر و نفوذی که این اثر در افکار و آثار معاصران یا اخلاف می گذارد؟

نقد تاریخی رمان سرگذشت حاجی بابای اصفهانی

اکنون با توجه به مطالب یاد شده، رمان «سرگذشت حاجی بابای اصفهانی» را نقد و بررسی می کنیم. ابتدا شرح حال میرزا حبیب اصفهانی را به اختصار از منابع معتبر نقل می نمایم.

«میرزا حبیب اصفهانی یکی از ایرانیان روشن فکر با ذوق و خوش قریحه و یکی از چندین مردان قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری است که در تحقیق ادبی شیوه ی نسبتاً جدید و متینی پیش گرفتند. وی اصلش از قریه ی بن چهارمحال از أعمال اصفهان است. در اصفهان و تهران به تحصیل علوم مشغول بود. در بغداد نیز به قدر چهار سال به تحصیل ادبیات و فقه و اصول پرداخت. پس از آن به تهران مراجعت نمود و در آنجا به افترای این که در حق سپهسالار محمدخان، صدراعظم، هجو ساخته است، قصد گرفتن و اذیت وی نمودند. در سنه ی ۱۲۸۳ ه. ق به ممالک رومیه گریخت و در دارالسعاده ی اسلامبول به دولت عثمانی التجا برد و اوقات خود را در مکاتب و مدارس به سر می برد و مدتی از اعضای انجمن معارف آن جا بود. به واسطه ی افترای دشمنان، از آن خدمت معزول گردید. بعد از

این نقیصه کاملاً محسوس است. از آن جا که نسل جوان ایران ما، اقبالی در خور توجه به رمان و ادبیات داستانی دارد، بر آن شدیم تا گامی هر چند کوچک در خدمت به ادبیات معاصر برداریم. لذا این اثر را با توجه به ویژگی های منحصر به فردش برای نقد و بررسی برگزیدیم و با استفاده از کتب معتبر و علمی اصول نقد ادبی، تا آنجا که در توان داشتیم گوشیدیم آن را محکم بزنیم؛ حال تا چه اندازه در این راه موفق بوده ایم، بستگی به نظر استادان محترم و صاحب نظران گرامی دارد. امید است که در این راه موفقیتی هر چند ناچیز حاصل شده باشد.

مباحث مطرح در نقد ادبی

«در گذشته، نقد ادبی خاصه در نزد ما، غالباً جنبه ی صوری و فنی داشت و منتقد فقط شکل و ظاهر اثر را مورد نقد و مطالعه قرار می داد و سخن جز در باب لفظ و معنی و بلاغت و فصاحت آن نمی رانند. نقد ادبی نیز هرگز از این مرز عبور ناپذیری که اصول و قوانین ادب نام دارد، تجاوز نمی کرد و بسا نمی توانست بگذارد که تنوع و هنر نیز از این حصار آهنین بگذرند. نقاد سخن شناس جز آن که شکل و صورت اثر را از لحاظ مراعات قوانین مطالعه کند، کاری نمی کرد و هرگز درباره ی ارزش اثر، تصور روشن و درستی به خواننده نمی داد. اما در قرون اخیر، بر اثر پاره ای حوادث و احوال، نهضت های عظیم علمی، در جهان روی دادند و این نهضت ها به ناچار در عرصه ی شعر و ادب نیز انعکاس یافتند. از آن پس، نقد ادبی، با آن اصول و قواعد جامد، دیگر برای ادراک و بیان آثار ادبی کفایت نکرد و منتقدان، روش ها و شیوه های تازه ای در نقادی جست و جو کردند و مسائل و مباحث تازه ای مطرح نمودند. در اروپا، تاریخ، جمال شناسی، روان شناسی و جامعه شناسی، هر روز با وسایل و اشکال تازه ای نقد ادبی را غنی تر و پرمایه تر کردند و هر روز نیز غنی تر و پرمایه تر می کنند.

مکتب های فلسفی و اجتماعی مانند پراگماتیسم، ماتریالیسم، سوسیالیسم و نهضت های تازه ی هنری مانند رئالیسم، سمبولیسم، امپرسیونیسم، سوررئالیسم و غیره نیز هر کدام عناصر و عوامل تازه ای در نقد ادبی غرب وارد کردند و هر یک از این روش ها و مکتب ها، در مسائل مربوط به نقد ادبی، به نوعی دیگر خوض کردند و مسائل و نکات تازه ای طرح نمودند که از مطالعه ی تاریخ نقد ادبی بدان مسائل می توان وقوف یافت و شاید بسیاری از آن مسائل هنوز جواب قطعی و روشنی نیافته است.

میرزا حبیب با زبان فارسی که به سال ۱۳۸۹ هـ. ق. به چاپ رسیده است. ۲. مستطاب فارسی که خلاصه و ترجمه لغات و اصطلاحات است که به اهتمام حسنعلی خان امیر نظام گروسی در سال ۱۳۰۸ هـ. ق. در استانبول به چاپ رسیده است. ۳. غرائب عواید ملل، چاپ استانبول، ۱۳۰۳ هـ. ق. ۴. برگ سبز (در اصول تعلیم زبان فارسی)، چاپ استانبول، ۱۳۰۴ هـ. ق. ۵. حفظ و حفظان (به زبان ترکی)، چاپ استانبول، ۱۳۰۵ هـ. ق. ۶. خلاصه‌ی رهنمای فارسی، چاپ استانبول، ۱۳۰۹ هـ. ق. ۷. رهبر فارسی، چاپ استانبول، ۱۳۱۰ هـ. ق. ۸. دیوان اطعمه‌ی ابواسحاق حلاج شیرازی با شرح لغات در پایان کتاب، چاپ استانبول، ۱۳۰۲ هـ. ق. ۹. دیوان البسه‌ی نظام‌الدین محمود قاری یزدی، چاپ استانبول، ۱۳۰۳ هـ. ق. ۱۰. منتخبات عبیدزاکانی با مقدمه‌ی فرانسوی فرونه، چاپ استانبول، ۱۳۰۳ هـ. ق.

میرزا حبیب با شیخ احمد روحی و یاران او معاشرت داشت و در نهضت آزاد مردانی که برای بیداری ایرانیان در کوشش بودند، همکاری می‌کرد.

صاحب ترجمه پیش از آن که به سن شصت برسد، در سال ۱۳۱۱ هـ. ق. بیمار شد و برای معالجه به آب‌های معدنی بروسه (بروسا) رفت و پس از چندتی، به سال ۱۳۱۵ هـ. ق. در گذشت و در گورستان چکرگه در پای کوه اولوداغ به خاک سپرده شد.

آثار میرزا حبیب اصفهانی

میرزا حبیب مردی ادیب بود. زبان عربی را نیک می‌دانست و با زبان ترکی آشنایی داشت. زبان فرانسه را نیز در استانبول هنگام تدریس فارسی در مدارس آن جا آموخت و از این سه زبان در تدوین زبان فارسی استفاده کرد و هم او بود که نخستین بار کلمه‌ی «دستور» را برای نام قواعد زبان به جای «صرف و نحو» اختیار کرد. در باب کتاب «حاجی بابا»، تحقیقات جمال زاده اخیراً به این نتیجه رسیده که ترجمه‌ی این کتاب با آن عبارات شیرین و پخته و ممتاز و مشحون از لطایف ادبی، جز به قلم «میرزا حبیب اصفهانی» انجام نگرفته است و پس از آن، استاد مجتبی مینوی در بازگشت از سفر ترکیه، عکس آثار خطی و چاپ‌نشده‌ی میرزا حبیب را که در کتابخانه‌ی دانشگاه استانبول موجود و ترجمه‌ی حاجی بابای اصفهانی نیز جزء آن‌ها بود، به ارمان آورد و با پیدا شدن عین ترجمه به خط میرزا حبیب و مخصوصاً مقدمه‌ی کوتاهی که مترجم بر آن نوشته و عیناً نقل می‌شود، دیگر شبهه و تردیدی باقی نماند که این کتاب را میرزا خود از ترجمه‌ی فرانسوی آن به فارسی در آورده است.^{۵۸}

«اینک مقدمه: کتاب حاجی بابا در اصفهان که از زبان انگلیسی به فرانسوی و از زبان فرانسوی به فارسی به اهتمام بنده‌ی کمینه، حبیب اصفهانی با زبانی عام فهم و خاص پسند و با اصطلاحاتی معروف و مشهور، ترجمه شده است و حسن و قبح و فایده مندی و ضرر رسانی‌اش حواله به مؤلف اصلی شده و نسخه‌ی حاجی بابا در لندن نسخه‌ی دیگر است که در آن تزییف انگلستان است، چنانچه در این، تزییف ایرانیان است، بلکه تزییف مسلمانان عموماً و ان شاء الله آن هم ترجمه خواهد شد و مترجم مورد مؤاخذه از جانب شرع و عرف نخواهد گردید.

من نه این از جیب و انبان گفته‌ام
آنچه را گوینده گفت، آن گفته‌ام»^{۵۹}
«دیگر آثار میرزا حبیب عبارت‌اند از:

۱. مستطاب فارسی که به سال ۱۳۸۹ هـ. ق. به چاپ رسیده است. ۲. مستطاب فارسی که خلاصه و ترجمه لغات و اصطلاحات است که به اهتمام حسنعلی خان امیر نظام گروسی در سال ۱۳۰۸ هـ. ق. در استانبول به چاپ رسیده است. ۳. غرائب عواید ملل، چاپ استانبول، ۱۳۰۳ هـ. ق. ۴. برگ سبز (در اصول تعلیم زبان فارسی)، چاپ استانبول، ۱۳۰۴ هـ. ق. ۵. حفظ و حفظان (به زبان ترکی)، چاپ استانبول، ۱۳۰۵ هـ. ق. ۶. خلاصه‌ی رهنمای فارسی، چاپ استانبول، ۱۳۰۹ هـ. ق. ۷. رهبر فارسی، چاپ استانبول، ۱۳۱۰ هـ. ق. ۸. دیوان اطعمه‌ی ابواسحاق حلاج شیرازی با شرح لغات در پایان کتاب، چاپ استانبول، ۱۳۰۲ هـ. ق. ۹. دیوان البسه‌ی نظام‌الدین محمود قاری یزدی، چاپ استانبول، ۱۳۰۳ هـ. ق. ۱۰. منتخبات عبیدزاکانی با مقدمه‌ی فرانسوی فرونه، چاپ استانبول، ۱۳۰۳ هـ. ق.

میرزا حبیب علاوه بر تألیفات چاپ‌شده‌ی مذکور، اشعار و حکایات و امثال و لغات و ترجمه‌ها و یادداشت‌های چاپ‌نشده‌ی زیادی از خود باقی گذاشته است و چنان که ذکر شد، استاد مجتبی مینوی عکس آن‌ها را در مراجعت از سفر ترکیه با خود به ایران آورده، از جمله‌ی آن‌ها: ترجمه‌ی ژیل بلاس است که آن را دکتر محمدخان کرمانشاهی معروف به کُفری به نام خود به طبع رسانیده و استاد مینوی با تطبیق آن دو، بر این معنی وقوف یافته است. این مرد دانشمند، نمایش‌نامه‌ی Misantropie، اثر مولیر را نیز به نام مردم‌گریز ترجمه و ابتدا در روزنامه‌ی اختر و بعد مستقلاً چاپ کرده است.^{۶۰}

عناصر داستان در سرگذشت حاجی بابای اصفهانی

زاویه‌ی دید

داستان از زبان شخصیت اصلی یعنی خود حاجی بابای اصفهانی نقل می‌شود. بنابراین زاویه‌ی دید، شخصی (و درونی) است.

قهرمان اصلی داستان در آغاز خود را این‌گونه معرفی می‌کند: «پدرم کربلایی حسن، یکی از دل‌اکان مشهور شهر اصفهان بود...»

«اجزاء صحنه»ی داستان

داستان در اصفهان آغاز می‌شود. حاجی بابا ابتدا شرح می‌دهد که پدرش در هفده سالگی با دختر شمعی ازدواج کرده است، اما به علت نازایی همسرش، مجبور به تجدید فراش می‌شود و با دختر صراف توانگری عقد زناشویی می‌بندد. پس از چندتی عازم کربلای معلّا می‌شوند و در بین راه، حاجی بابا «از تنگنای عدم به فراخنای هستی قدم می‌گذارد.»

پیشه‌ی خانوادگی کربلایی حسن و به تبع او حاجی بابا، دلاکی است. دکان دلاکی او در بازار اصفهان و بیش‌تر مشتریانش، بازارگانانند. حاجی بابا در دکان پدر ضمن فراگیری اصول دلاکی، خورده سوادکی نیز پیدا می‌کند و علاوه بر خواندن حمد و سوره، اصول سخن‌دانی را در کنار اصول تیغ‌رانی می‌آموزد.

عثمان آقای بازارگان، یکی از مشتریان پدر، به حاجی بابا پیشنهاد می‌کند که با او همسفر شود و در کار تجارت پوست بخارا، و طبقه‌ی سیاهه نویسی او را بر عهده بگیرد. حاجی بابا این پیش‌نهاد را با پدر در میان می‌گذارد. پدر نیز ضمن توصیه‌های مؤکد، پسر را راهی می‌کند. کاروان بی هیچ چشم زخمی به تهران می‌رسد. پس از چند روزی استراحت، به همراه زائران مشهدالرضا آهنگ خراسان می‌کنند. روزی چند بی هیچ دغدغه‌ای طی طریق می‌نمایند، اما عاقبت آنچه همه از آن می‌ترسند، بر سرشان می‌آید و گرفتار ترکمانان می‌شوند. در تقسیم اسرا، حاجی بابا و عثمان آقا سهم ترکمانی دیوبیکر به نام ارسلان سلطان می‌شوند که این ارسلان سلطان، سردار قبیله نیز هست.

عثمان آقا در اسارت، به چوپانی گمارده می‌شود و حاجی بابا به لطف اصول تیغ‌رانی، به طبابت در قبیله مشغول می‌شود.

بیش از یک سال در دست ترکمانان اسیر می‌ماند و در این مدت، رازدار و مستشار خواجه‌ی خود می‌گردد. پس از چندی، به اجبار ارسلان سلطان، حاجی بابا، بلدچی قافله دزدان می‌شود و ترکمانان را به اصفهان راهبری می‌کند. در نیمه‌های شب با سنگ به در بسته‌ی کاروانسرا می‌کوبد و فریاد می‌زند که: «علی محمد! بیا در را باز کن که قافله آمد.»

آن‌گاه که در گشوده می‌شود، علی محمد دربان را به گوشه‌ای پرت می‌کنند و به تاراج مشغول می‌شوند. ضمن تاراج مایملک بیچارگان، تنی چند را نیز جهت اخذ سر بها به اسارت می‌برند. یکی از اسرا، شاعر دربار می‌شود، دیگری ملأ و سومی هم فرآش.

در طی مسیر بازگشت، با شاعر باب گفت و گو را باز می‌کند و پی می‌برد که اسیر کسی نیست، مگر فتحعلی خان صبا‌ی کاشانی.

حاجی بابا، ضمن دل‌جویی از شاعر، به او قول مساعدت می‌دهد. او در راه بازگشت، به لطایف الحیل از چنگ ترکمانان می‌گریزد و خود را به مشهدالرضا می‌رساند. در مشهدالرضا، سقایی را پیشه‌ی خود می‌سازد و خلیق‌الله را سرکیسه می‌کند. پس از چندی به شغل قلیان‌فروشی روی می‌آورد. بعد از مدتی در مشهد، عزم تهران می‌کند. در راه، با دیدن یک پیک و اغفالش، اسب او را می‌دزدد و صبح زود از دروازه‌ی شاه‌عبدالعظیم وارد تهران می‌شود.

ابتدا اسب دزدی را می‌فروشد و یک دست لباس فاخر کهنه می‌خرد و سپس خود را به خانه‌ی ملک‌الشعرا در یکی از محلات پاکیزه‌ی تهران می‌رساند. اما می‌بیند که اولاً پادشاه، اموال او، از خانه و ساز و برگ، حتی اموال جاندار مانند کنیزکان گرجی را به نره‌خر، علی میرزا شاه‌زاده

بخشیده و ثانیاً دهش مصادره شده و به اعتمادالدوله رسیده است و ثالثاً متعصبش به دیگری وعده داده شده و قوز بالای قوز این که: زینش به لکه‌ی پسرش شوهر کرده است.

حاجی بابا پس از مدتی اقامت در تهران، به خدمت حکیم بیاشی می‌رود و به عنوان کمک‌کار او به خدمت مشغول می‌شود. در همین سمت است که به اندرونی حکیم راه می‌یابد و عاشق کنیزکی کُرد به نام زینب می‌شود و با او نرد عشق می‌بازد. اما نهایتاً به دلیل رسوایی، زینب را به قتل می‌رساند و شبانه دفنش می‌کند.

حاجی بابا پس از این رسوایی به قم می‌رود و در یکی از حجره‌های صحن آستانه‌ی مقدسه‌ی حضرت معصومه «س» بست می‌نشیند و بعد از مدتی بست‌نشستن، با وساطت یکی از ملایان قم، از طرف شاه، مورد عفو ملوکانه قرار می‌گیرد. پس از مؤده‌ی آزادی، به اصفهان می‌رود و دیداری با خانواده تازه می‌گرداند. در همین سفر است که پدرش از دنیا دیده فرو می‌بندد و غزل خداحافظی می‌خواند. اما حاجی بابا به رغم میل وافرش به میراث پدر، چیزی عایدش نمی‌گردد. حاجی مجدداً عزم سفر می‌کند و این بار عازم بغداد می‌شود. در آن جا به خرید و فروش چپق می‌پردازد. بعد از مدتی اقامت در بغداد، جهت سوداگری به استانبول می‌رود و در آن جاست که از چپقچی‌گری به مردی سرشناس تبدیل می‌شود.

در همین ایام است که روزی از روزها در کوچه، واقعه‌ای برایش رخ می‌دهد و دل و دین از کفش می‌رود. حاجی بابا به واسطه‌ی دلاله‌ای، با بیوه‌ی شیخی از کبار مشایخ اسلامبول ازدواج می‌کند، اما پس از چندی اختلافات بروز می‌کند و نهایتاً حاجی می‌فرماید: «هی طالق طالق طلقه طالق مره ثانیه طالق ثلاثه.» و او را سه طلاق کرده و به امان خدا رها می‌سازد.

پس از جدایی، روزی نزد سفیر کبیر حضرت اقدس شهریار ایران می‌رود و به لطایف الحیل در دل سفیر «به هر حيله رهي مي‌يابد.» از سفیر نسخه‌ی کتابچه‌ی دستورالعمل تحقیق از امور فرنگیان را می‌گیرد. به قبرستان می‌رود و بی‌زحمت زندگان، به مطالعه‌ی آن می‌پردازد.

پیرامون نحوه‌ی زندگی کردن اروپائیان، مملکت‌داری، قانون‌نویسی و... تحقیقات نه چندان عمیقی انجام می‌دهد و حاصل کارش را در کتابی با خطی خوش می‌نویسند و جلد و تذهیب می‌نماید و در چفته‌ای حریرین می‌گذارد و با نام «وقایع فیروزی» به میرزا فیروز، سفیر ایران در ترکیه تقدیم می‌نماید.

حاجی بابا پس از نوشتن این کتابچه، به همراهی میرزا فیروز وارد تهران می‌شود و پس از معرفی، مورد التفات صدراعظم قرار می‌گیرد و صدراعظم به او پیشنهاد می‌کند که به عنوان مشاور و منشی سفیر ایران در انگلیس به لندن برود. حاجی بابا نیز می‌پذیرد و قبل از عزیمت، راهی اصفهان می‌شود تا با اقوام و آشنایان دیداری تازه کند و با آنان

شخصیت‌های بسیار برجسته و در کنار با نام خاصش با نام در لندن به رشته‌ی تحریر درآمده است.

پیرنگ داستان

با توجه به آنچه گذشت، پیرنگ این داستان، «پیرنگ باز» است، زیرا نظم طبیعی حوادث، بر نظم ساختگی و قراردادی آن غلبه دارد و غالباً گره‌گشایی وجود ندارد، اگر هم وجود داشته باشد، چندان مشهود نیست. به عبارت دیگر، نتیجه‌گیری قطعی که در پیرنگ بسته وجود دارد، در پیرنگ‌باز وجود ندارد.

در این رمان، نویسنده کوشیده است که خود را در داستان پنهان کند تا داستان چون زندگی، عینی، ملموس و بی‌طرفانه جلوه کند.

شخصیت‌های داستان

نویسنده برای آن که بتواند شخصیت‌های زنده و قابل قبولی عرضه کند، عوامل زیر را در نظر داشته است:

اولاً شخصیت‌های این داستان در رفتار و خلیاتشان ثابت قدم باشند و آن‌گاه که در موقعیت‌های مختلف، اعمال متفاوتی انجام می‌دهند، برای چنین تغییر رفتاری دلیل قانع‌کننده‌ای داشته باشند. مثلاً از حاجی بابا در موقعیت‌های مختلف، اعمال گوناگونی سر می‌زند. آن‌گاه که به دست دزدان اسیر می‌شود، جهت‌رهایی، هرگونه مشکلی را تحمل می‌کند و حتی حاضر می‌شود به عنوان بلدچی دزدان، شهر خود را غارت کند، اما در اولین فرصت ممکن از چنگ دزدان می‌گریزد. یا آن‌گاه که به قم می‌رود و در یکی از حجره‌های صحن آستانه‌ی مقدسه‌ی حضرت معصومه «س» بست می‌نشیند، تمام واجبات و مستحبات شرعی را به جا می‌آورد و حتی الفاظی را هم که به کار می‌برد، الفاظ اهل علم و متدینین است.

ثانیاً نویسنده کوشش نموده است، شخصیت‌ها پذیرفتنی و واقعی جلوه کنند، یعنی نه نمونه‌ی مطلق پرهیزگاری و خوبی باشند و نه دیو بدسرسخت، بلکه ترکیبی از خوبی و بدی و مجموعه‌ای از فردیت و اجتماع. مثلاً زینب که یکی از کنیزان سرای ملّا احمق است، تمام وظایف خود را به نحو احسن انجام می‌دهد، اما در حین انجام وظیفه با عاشق خود قرار پنهانی می‌نهد و به وصال یار نیز می‌رسد و عاقبت الامر در این راه جان خود را از دست می‌دهد. شخصیت قهرمان اصلی رمان، حاجی بابای اصفهانی، شخصیتی است پویا. یعنی جنبه‌هایی از شخصیت او، عقاید و جهان‌بینی او و ویژگی‌های شخصیتی او به طور عاقلانه‌ای دگرگون می‌شوند و این دگرگونی‌ها در جهت سازندگی و تعالی اوست. ابتدا از دلّاک می‌شروع می‌کند، اما چون ناخواسته به اسارت می‌افتد، شغل طبابت را پیشه می‌کند. بعد از آن به سقایی می‌پردازد. پس از سقایی، به تجارت و پس از تجارت به مقام

منشی‌گری، سفارت‌ارگانی و... شخصیت‌های بسیار برجسته و در کنار با نام خاصش با نام در لندن به رشته‌ی تحریر درآمده است.

جیمز موریه و شخصیت واقعی رمان عباس میرزا

جیمز موریه در سال ۱۷۸۰م در شهر لوزان فرانسه به دنیا آمد. موریه، اسحاق از پروتستان‌های مهاجر فرانسوی بود که در این شهر با زنی هندی ازدواج کرد و از او چهار فرزند یافت که جیمز جانشین موریه دومین آن‌ها بود. موریه در سال ۱۸۰۳م به سمت کنسول انگلستان در استانبول منصوب شد. در سال ۱۸۰۷م، سر هارد فورد جونز با موریه‌ی جوان که به انگلستان و نزد خانواده‌ی خود بازگشته بود، آشنا شد و او را به سمت منشی خود برگزید. هنگامی که هارد فورد جونز به سفارت انگلستان در ایران منصوب شد، جیمز موریه را نیز به همراه خود آورد. دو سال بعد، موریه به انگلستان بازگشت. در سال ۱۸۱۰م، موریه همراه سفیر ایران و سرگور اوزلی، سفیر جدید انگلستان، به تهران بازگشت. جیمز موریه هشت ماه را در خدمت این دو سفیر گذراند و تا سال ۱۸۱۴م، در خدمت سرگور اوزلی، سمت کارزاری سفارت انگلیس در تهران را بر عهده داشت و سپس به اروپا بازگشت.

وقتی که سر هارد فورد جونز کشور ایران را به قصد انگلستان ترک می‌کرد، شاهزاده عباس میرزا نایب‌السلطنه از او تقاضا کرده، در جوان ایرانی را برای تحصیلات عالی‌ه همراه خود ببرد. هرچند که قبلاً نایب‌السلطنه برای اعزام این دانشجویان با ژنرال گاردان، نماینده‌ی ناپلئون قراردادی منعقد کرده بود، ولی چون با خروج گاردان هیئت فرانسوی همراه او این معاهده عملی نشد، لذا او این محصلان را بدین وسیله به لندن فرستاد. این محصلان در دوره‌ی اول در نفر بودند که یکی از آن‌ها میرزا حاجی بابا افشار، پسر یکی از صاحب‌منصبان عباس میرزا بود.

در کاروان دوم، تعداد محصلان به پنج نفر افزایش یافت. آن‌ها در رشته‌های طب و شیمی و مهندسی، زبان‌های خارجه، حکمت، طبیعی و تاریخ، فنون توپخانه و آهنگری و چخماق‌سازی، دانش و آگاهی‌های تازه‌ای به دست آوردند. آن‌ها با وجود مشکلات و در دسره‌های فراوانی که متحمل شدند و مزاحمت‌های گوناگونی که کارگزاران انگلیسی برایشان به وجود آوردند، دست از تحصیل برنداشتند. البته عباس میرزا، این ولی عهد بسیار با کفایت، نهایت کوشش و دلسوزی را برای سامان یافتن کار آن‌ها به خرج داد، حتی خرج سفر کافی یک سال تحصیلی آن‌ها را پیشاپیش به کلنل دارسی تود (در ایران معروف به قولونل خان) پرداخت. اما این دانشجویان، صدمات، ناراحتی‌ها، بی‌اعتنایی‌ها و توهین‌های فراوانی تحمل کردند و از پول‌پرستی و طمع‌ورزی کلنل دارسی تود و خیانت و بدجنسی و کینه و حسد و بدبختی جیمز موریه خون دل‌ها خوردند و برای رسیدن

به اهداف عالی خود، زبونی‌ها را خویش روا دانستند. آن‌ها بر اثر برآورد غلبه میزان هزینه‌ی تحصیلی به وسیله‌ی دارایی و تنگ‌دستی وی پولی عباس میرزا، خفت بسیار کشیدند تا جایی که مجبور شدند اثاثیه، شال و ترمه و سایر لوازم خود را بفروشند.

دانشجویان ایرانی به علت اخلاقی که جیمز موریه در کار تحصیل آن‌ها ایجاد می‌کرد، از او بسیار متعجب بودند؛ مخصوصاً میرزا حاجی بابا افشار که از تصرف موریه در هزینه‌های تحصیلش جلوگیری می‌کرده و موریه نیز کینه‌ی وی را به دل گرفته بود. از این جهت و شاید هم از آن جهت که اسم حاجی بابا از حیث ترکیب به نظرش مضحک می‌آمده، نام او را روی کتاب خود نهاده است.

میرزا حاجی بابا افشار در سال ۱۲۳۴ هـ. ق تحصیلات خود را در طب و شیمی در انگلستان تمام کرد و در ماه ربیع‌الاول ۱۲۳۵ به تبریز وارد شد و به نام میرزا بابا حکیم باشی، در دستگاه نایب‌السلطنه و بعداً نزد محمد شاه قاجار به طبابت مشغول شد.

«حاجی میرزا بابا موقعی که تدریجاً ترقی می‌کند و شهرتی به هم می‌زند، کلمه‌ی حاجی را از نام خویش حذف می‌کند و معروف به «میرزای حکیم باشی» می‌گردد. پس از مرگ عباس میرزا، مدتی در تهران طبابت می‌کند تا این که در سال ۱۳۲۵ هـ. ق فوت می‌شود.»^۹ در بخش پایانی سرگذشت حاجی بابا اصفهانی ذکر شده است که حاجی بابا ایلچی بزرگ ایران به لندن می‌رود و در حقیقت منشی و مشاور اصلی سفیر ایران در انگلستان می‌شود. به همین مناسبت، در این جا خلاصه‌ای از شرح حال ایلچی کبیر ایران ارائه می‌گردد:

«در سال ۱۸۰۹ م (۱۲۲۴ هـ. ق) سرهارد فور چونز برای رهایی از مشکلاتی که برایش پیش آمده بود، یکی از منشیان خود جیمز موریه را به لندن اعزام کرد. فتحعلی شاه قاجار نیز با استفاده از فرصت پیش آمده، برای این که از سرانجام تعهدات دولت انگلیس آگاهی یابد، میرزا ابوالحسن خان شیرازی، برادرزاده‌ی حاجی ابراهیم کلانتر را با عنوان ایلچی کبیر به لندن فرستاد.

این ایلچی طی ۹ ماه سفارت خود در انگلیس، اعمالی چنان ابلهانه و در عین حال مضحک از خود بروز داد که داستان‌ش سال‌های سال نقل محافل انگلیس بود. حکایت عشق‌بازی‌ها و ماجراهای او حتی در دیوان شرقی گوته، شاعر بزرگ آلمانی، نیز راه یافته است. داستان عشق‌بازی او با زیباترین و مشهورترین دختران و زنان انگلیسی، حتی حسادت و حساسیت پاره‌ای از مقامات سیاسی انگلیس را برانگیخت. میرزا ابوالحسن خان به تدریج به یکی از حقوق‌بگیران و سرسپردگان دولت انگلیس و خادمان برادران ماسونی تبدیل شد. دولت انگلیس به پاس خدمات او، برایش مقرری سالیانه ۱۵۰۰ تومان تعیین کرد. به دنبال کشمکش‌ها و مشکلات بین ایران و انگلیس، سرانجام دولت انگلیس سفیر جدیدی به نام سرگور اوزلی پروانت انتخاب کرد و او به همراه ابوالحسن خان به ایران آمد.

سفیر جدید انگلیسی از کارکشتگان سیاست و استاد تشکیلات فراماسونی و مردی صاحب‌نام از طبقه‌ی اشراف انگلیس بود. مدت نه ماه اقامت میرزا ابوالحسن خان ایلچی کبیر، میزبان او بود و از تمام رمز و رازها و عادات و آداب ایرانیان، به وسیله‌ی آن ایلچی سبک‌سر آشنا شده بود و اندکی نیز فارسی یاد گرفته بود. یافته‌هایش به او این امتیاز را می‌داد که به سمت سفیر فوق‌العاده‌ی بریتانیا در ایران تعیین گردد. اوزلی و ابوالحسن خان در سال ۱۸۱۰ م از لندن به مقصد ایران بیرون آمدند. همراهان سفیر عبارت بودند از: لیدی اوزلی همسر او، دختر خردسالش، سرویلیام اوزلی برادر بزرگ سفیر که فارسی را بسیار خوب می‌دانست و مستشرق بود، و ابرت گوردون که متخصص جمع‌آوری اطلاعات و جاسوسی بود، جیمز موریه دبیر کل هیئت سیاسی و عده‌ای دیگر.

او دیپلمات هوشمند و کارکشته‌ای بود که در راه تحقق مقاصدش از هیچ کاری روگردان نبود و برای این که در دل فتحعلی شاه جا باز کند، نام دختر خود را که در ایران متولد شده بود «لیزا- شیرین» و نام پسر تازه به دنیا آمده‌ی خود را «ولزلی- عباس» گذاشته و با این ظاهرسازی‌های ریاکارانه، در دل شاه جایی برای خود باز کرده بود. اوزلی در اولین ملاقات با فتحعلی شاه، به تحکیم موقعیت دست پرورده‌ی خود پرداخت. از میرزا ابوالحسن خان ایلچی کبیر آن قدر تعریف و تمجید کرد که شاه وی را امر به حضور داد و شادمانه و در کمال جهالت به او گفت: «آفرین! آفرین! ابوالحسن! تو روی مرا در مملکت بیگانه سفید کردی. من هم روی تو را سفید خواهم کرد. تو را به مقامات بلند اجدادت می‌رسانم.»^{۱۰}

ظاهر اوزلی ابوالحسن خان در همان آغاز ورود به لندن، مورد توجه برادران ماسونی قرار گرفت. اسماعیل رائین می‌نویسد: «هنوز چندماهی از اقامت ابوالحسن خان در لندن نمی‌گذشت که مجله‌ی فراماسونری ماسونیک ضمن چاپ عکس او، شرح حال بسیار مفصلی درباره‌ی رفتار و حرکات خان ایلچی نگاشت و با لقب عالی جناب از او نام برد.»^{۱۱}

«طبق نوشته‌های نشریات فراماسونری، میرزا ابوالحسن خان روز ۱۵ ژوئن سال ۱۸۱۰ م، در مراسمی که طی آن ۳۵ نفر از اعضای اصلی لژ و ۵ نفر مهمان عالی‌قدر از لژهای معروف انگلستان جزء آن‌ها بودند، با شکوه و جلال بسیار به عضویت لژ فراماسونری درآمد.»^{۱۱} «ابوالحسن خان تقریباً بلافاصله پس از الحاق به فراماسونری، همراه سرگور اوزلی با تشریفات فوق‌العاده‌ای عازم ایران شد.

او آنچه در توان داشت، به سود ارباب خود و به زیان میهن به کار بست و بابت خدمات خود، مدت ۳۵ سال، ماهی یک هزار روپیه از دولت انگلستان و کمپانی هند شرقی می‌گرفت. ابوالحسن خان که با یاری مستقیم انگلستان و برادران ماسونی خود به عنوان وزیر امور خارجه از سوی فتحعلی شاه برگزیده شده بود، در انعقاد قراردادهای

از آن زمان به بعد دیگر تخیلات و جهانیاتی که خوانست دولت انگلستان بر روی نقش مازنی را به تشع ازیاب بازی کرد و در دوران وزارت خارجه‌ی او بود که معاهدات تنگین ترکمانچای و گلستان به ایران تحویل شد و آنچه که خوانست انگلستان بود، برای تضعیف میهن ما در برابر هندوستان انجام گردید.

در کتابی که از سوی «ویلین» شرق شناس انگلیسی، یک قرن بعد از میرزا ابوالحسن خان از روی اوراق و اسناد لرد ملبوریل، سفیر بریتانیا در ایران و نامه‌های سرگور او زلی منتشر شده، شرح مکاتبات متعددی که در مورد پرداخت مستثنی و هدیه به ابوالحسن خان صورت گرفته، آمده است.

گاولد، نویسنده‌ی مهم‌ترین تاریخ فراماسونری که کتاب او معتبرترین مأخذ فعالیت‌های فراماسونری در جهان است، نوشته است: سرگور او زلی در سال ۱۸۱۰ م، همزمان با انتخابش به مقام سفارت کبرای ایران، به دریافت مقام ریاست فراماسونری منطقه‌ای برای ایران ناائل گردید.^{۱۲}

گاولد در مورد میرزا ابوالحسن خان می‌نویسد: «میرزا ابوالحسن خان در سال ۱۸۱۰ م به وسیله‌ی لرد مویرا به عضویت فراماسونری درآمد. میزان خدمات این شخص به فراماسونری را باید مکتوم داشت، ولی ضمناً باید خاطر نشان ساخت که طبق مندرجات اخیر مجله‌ی فراماسونری و بنا بر اظهار یک شخصیت نظامی که آن وقت در برلین مشغول تحصیل بوده، تمام اعضای دربار سلطنتی در تهران، برادران جمعیت ما می‌باشند.»^{۱۳}

میرزا ابوالحسن تمام ایامی که در بمبئی بود و نیز مدت ۹ ماهی که در لندن اقامت داشت، مخارجش را از کمپانی هند شرقی دریافت می‌کرد.

طو مار زندگی تنگین میرزا ابوالحسن خان در سال ۱۲۶۲ هـ. ش در هم پیچیده شد.

درون مایه‌ی رمان حاجی بابای اصفهانی

همان گونه که در کتب درسی نیز ذکر شده است، «درون مایه»، فکر اصلی و مسلط در هر اثر است و در واقع رشته‌ای است که در خلال اثر کشیده می‌شود و موقعیت‌های داستان را به هم پیوند می‌دهد. به عبارت دیگر، درون مایه، فکر و اندیشه‌ی حاکمی است که نویسنده در داستان اعمال می‌کند. در رمان حاجی بابای اصفهانی، جیمز موزیه کوشش نموده است که اخلاق، عادات، نحوه‌ی معاشرت، مملکت‌داری، سیاست‌گذاری و... ایرانیان را به طرز مرموزی برای اروپائیان بازگو کند. فلذا از بیان صریح درون مایه‌ی داستان پرهیز می‌کند و شیوه‌ی پنهان و غیرمستقیم را برای تصویر و تشریح برمی‌گزیند. یعنی درون مایه‌ها را در افکار، اعمال، عواطف و تخیلات شخصیت‌های اصلی داستان به ویژه

شخصیت‌های حاجی بابا، سلطان، ملا نادان، ایچی باشی و... می‌گنجاند و خواننده از طریق تفسیر این افکار و تخیلات و برآیند موضوع داستان، به درون مایه‌ی می‌رسد. جیمز موزیه در این رمان، با طراقت هرچه تمام‌تر، درون مایه‌ی داستان و در حقیقت آندیشه‌ی اصلی خود را به شیوه‌ای غیر صریح ارائه کرده و به همین آگاه بوده است که ارائه‌ی این نوع درون مایه‌ی داستان، برای خواننده بسیار مؤثر خواهد بود.

صحنه و صحنه‌پردازی رمان

اصطلاح «صحنه» در داستان، بیانگر مکان، زمان و محیطی است که «عمل داستان» در آن به وقوع می‌پیوندد. با توجه به این تعریف، صحنه‌ی رمان حاجی بابای اصفهانی، ایران دوره‌ی قاجاریه است و از آن‌جا که قهرمان اصلی دارای شخصیت پویایی است و «هر لحظه به رنگی بت عیار درآید» مکان و صحنه‌ی داستان نیز تغییر می‌یابد. صحنه‌ی داستان ابتدا اصفهان است، اما پس از آن به ترکمن صحراء، خراسان، تهران، قم، بغداد، استانبول و نهایتاً انگلیس کشیده می‌شود و در چنین زمان و مکانی است که محیط زندگی مردم و اوضاع و احوال اجتماعی عصر قجر به نمایش گذاشته می‌شود.

گفت‌وگو در رمان حاجی بابا

با عنایت تعریف‌هایی که از گفت‌وگو در فرهنگ‌های ادبی ارائه شده است و با توجه به ویژگی‌های گفت‌وگو در شاهکارهای ادبی می‌توان نتیجه گرفت که گفت‌وگوهای ردوبدل شده در رمان حاجی بابای اصفهانی دارای ویژگی‌های زیر هستند؛

- ۱) صرفاً برای زیبایی داستان به کار نرفته‌اند.
- ۲) با ذهنیت شخصیت‌های داستان هماهنگی دارند و با موقعیت‌های اجتماعی و علاقه‌های شخصی آن‌ها در تضاد نیستند.
- ۳) بدون آن‌که واقعی باشند، احساس طبیعی بودن را به خواننده منتقل می‌کنند.

۴) بیانگر فعل و انفعال افکار و ویژگی‌های روحی و اخلاقی شخصیت‌های داستان‌اند.

۵) واژه‌ها، ضرباهنگ و درازی و کوتاهی آن‌ها، با گویندگان متفاوت آن‌ها ارتباط نزدیک و مستقیمی دارند.

در این جا خالی از فایده نیست که چند نمونه از گفت‌وگوهای رمان حاجی بابا ارائه گردد. در ماجرای «بست نشستن حاجی بابا» در صفحات ۳۲۲ و ۳۲۳ چنین می‌خوانیم:

«منصوری نفس زنان به بالای مناره رفت. چون چشم خیاط به منصوری افتاد، از ترس استنطاق در باب سر، اذان در گلویش گره شد و کم مانده بود که سکنه کند. بی آن‌که فرصت حرف زدن کند، به گریبان منصوری آویخت که: مرده‌! با شریفی مثل من این چه بازی بود

کردی؟ مگر خانه‌ی من قبرستان است یا کله‌پزخانه؟

منصوری: رفیق داد و بیداد مکن. مگر نمی‌بینی که در کنار اشتباهی شده است؟

خیاط: اشتباه کجا؟ عمداً سهو کرده‌ای که بیچاره‌ای را به بلا بیندازی. مرا ریشخند می‌کنی که لباسم خوارم ساخت. تو نمونه می‌آوری، دیگری می‌برد و دیگری سر به جای آن می‌گذارد. سبحان الله! در میان عجب گروهی گیر کرده بودم. آنجا کجا بود؟ آشیانه‌ی حرام‌زادگان یا سوراخ شیطان؟

منصوری (دهن او را گرفت): مرد که خفه شوای بس است! پر پیش مرو! هیچ می‌دانی یا که حرف می‌زنی؟

خیاط: نمی‌دانم و نمی‌خواهم هم بدانم...

منصوری (دیوانه وار): مرده‌ا سایه‌ی خدا را سگ می‌خزانی؟ خدا دهنش را بشکند...

خیاط (با اضطراب): نمی‌دانم، خبر ندارم.

منصوری: سوزانده‌ای؟

خیاط: نه.

منصوری: انداختی؟

خیاط: نه...

در صفحات ۲۵۳ و ۲۵۴ کتاب، در حکایت «تبدیل ترش‌رویی بخت به خنده‌رویی» چنین آمده است:

«... دو بره‌ی بزرگ که به ترک قاطر بند بسته بودیم، تنها پیشکش بزرگان شد. در ورود به اردو، اول پیش نایب رفته، او ما را به نزد رئیس برد. رئیس در چادر با جمعی از رفقا به اختلاط مشغول [بود]. به شیرعلی گفت: خوب چه کردی؟ سیورسات را آوردی یا کدخدرا؟ شیرعلی جواب داد: خدمت سرکار عرض می‌شود که نه سیورسات را نه کدخدرا. قاچ سواریان دو بره خدمت سرکار فرستادند و ما به چشم خود دیدیم که بیچارگان را به جز دو بره چیزی

در بساط، بلکه حانی در جسد نبود. هر چه داشته‌اند و نداشته‌اند از دستشان گرفته‌اند. بالعکس اگر چیزی به ایشان فرستاده نشود، از گرسنگی گوشت یکدیگر را می‌خورند.

نامردخان: بسیار خوب. اگر گوسفند نداشتند، بره از کجا فرستادند؟

شیرعلی: راست است. حرف سرکار درست است. اما حرف سرگنم بوده نه گوسفند.

خان: چرا به موجب فرمان، کدخدای و ریش سفیدان را نیاوردی؟ اگر من می‌بودم، زنده زنده آتششان می‌زدم. زانو بند می‌کردم تا اقرار چیز داری بکنند، بگو ببینم چرا نیاوردی؟

شیرعلی (به من نگاه استشهاده کنان): ما خیلی جهد کردیم، بستیم، زدیم، فحش دادیم، حاجی همه را دید و می‌داند و گفت که اگر پول ندهید، البته کسی به شما رحم نخواهد کرد. مرحمتی از ما به ایشان نشد و حالی کردیم که خان مرحمت ندارد. اگر یک بار به زیر دستش بیفتد، دیگر خلاصی ندارید.

خان: این‌ها همه را گفتی؟

شیرعلی: گفتم و چنان ترسیدند که اگر زمین می‌شکافت، فرو می‌رفتند.

خان: حاجی بیگ چه می‌گوید؟ نمی‌فهمم چرا این‌ها را پیش من نیاورده است؟

شیرعلی دست پاچه شده به اطراف نگاه می‌کرد. من (با تواضع تمام): راستی بنده هم نمی‌فهمم. او نایب دوم بود و همه کاره و من هیچ کاره.

خان (خشمناک رو به حاضران): این دو پدر سوخته بد ساخته‌اند. شیرعلی! به سر من! به نان و نمک پادشاه!

بگو ببینم چه قدر گرفتی؟ حاجی تو که یک ماه پیش در خدمت منی، بگو ببینم چه اندوختی؟»

زیر نویس:

۱. سبک‌شناسی، ملک‌الشعرای بهار، جلد ۳، ص ۳۶۶.	۲. ایرج‌نامه‌ی ایرج، جلد ۱، ص ۲۷۰.	۳. عبدالحسین زرین‌کوب، نقد ادبی، ج ۱، صص ۸۸-۲۴ (با تلخیص).	۴. از مقدمه‌ی دیوان میرزا حبیب اصفهانی در کتابخانه‌ی بایزید استانبول به نقل خان‌ملک ساسانی (ایرج افشار، میرزا حبیب اصفهانی، مجله‌ی یغما، شماره ۱۰، صص ۱۰۱-۸۸).	۵. ایرج افشار، میرزا حبیب اصفهانی، مجله‌ی یغما، سال ۱۳، شماره ۱، صص ۱۰۱-۸۸.
۱. آراین پور، یحیی. از صبا تا نیما. انتشارات زوار. چاپ پنجم. تهران ۱۳۷۲.	۲. بهار، محمدتقی. سبک‌شناسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ هشتم. تهران ۱۳۶۹.	۳. رائین، اسماعیل. حقوق بگیران انگلیس در ایران. انتشارات جاویدان. چاپ اول. تهران ۱۳۶۲.	۴. زرین کوب، عبدالحسین. نقد ادبی. انتشارات امیرکبیر. چاپ چهارم. تهران ۱۳۶۹.	۵. نجمی، ناصر. تهران عهد ناصری. انتشارات عطار. چاپ اول. تهران ۱۳۶۴.
۶. ایرج افشار، آثار میرزا حبیب اصفهانی، مجله‌ی یغما، سال ۱۶، شماره ۲.	۷. یحیی آراین پور، از صبا تا نیما، ج ۱، صص ۴۰۲-۳۹۵ (با تلخیص).	۸. تهران عهد ناصری، ناصر نجمی، ص ۴۱۶.	۹. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ج ۱، ص ۱۳۴.	۱۰. حقوق بگیران انگلیس در ایران، اسماعیل رائین، ص ۱۸.
۱۱. نشریات فراماسونری که جریان عضویت میرزا ابوالحسن خان رامعکس کرده‌اند، عبارت‌اند از: مجله‌ی فراماسونری، آینه‌ی ماسونیک، مجله‌ی اروپایی، تاریخ فراماسونری در جهان و دایرة‌المعارف فراماسونری. (حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۲۲).	۱۲. تاریخ فراماسونری گاولد، ج ۶، ص ۳۳۸ (به نقل از حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۳۸).	۱۳. اسناد وزارت امور خارجه‌ی انگلیس، ج ۱۱۸-۶۰-۴۰ (به نقل از حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۳۲).		